

روحانیه و عضویت محفل روحانی و سمت منشی فائز شد آنگاه
بکرمانشاه رفته نیز بد آن طریق همانند مردم بنای مضامین نهادند
و حکمران امر بتبعیدش نمود ناچار شهنشور رفته چندی همانست
و عودت کرد و مردم باز مخالفت کردند و حکمران اقامتیش
را اصلاح ندانست لذا امیرزایمقوب متحده بجایش آمد که
بالاخره فائز بشهادت گشت میرزا الیاس بهمدان رفت و در
اواخر ایام محاربه بین الطلحی زیارت حضرت عبدالبهمن
بحیفا و فلسطین شتافت و چون ویرا بخطاب عبدالمیثاق میثاقیه
مخاطب فرمودند از آن هنگام نام خود را تغییر داده بنام
میرزا عبدالمیثاق میثاقیه مشهور گشت و پس از اقامت مدت چهل
و پنج روز و فوز زیارت عودت بکاشان کرد عضو محفل روحانی
و منشی آن و مصدر خدمات گردید و پس از وصول خبر جانگداز
فرقت بر حرقت مرکز میثاق و در پی آن خبر بشارت اثر استقرار
حضرت غصن ممتاز بظهران آمده بتجارت پرداخت و در امور
ثروت و هم اشتغال بخدمات امری ترقیات بسیار حاصل کرد
در شعب تشکیلات و بالاخره بعضویت محفل روحانی برقرار
شد و در موقع خریداری اراضی بنام مشرق الانکار بسعی
و جدیتش آن منظور بعمل آمد و قسمی مهم از جیب فتوت
خود صرف کرد و در سال ۱۳۵۶ با حاجی امین امین بمزم
زیارت ارض مقصود رفته بزیمارت محضر حضرت ولی امرالله

نائل گردیده مراجعت کرد و خود و برادرش نورالله میثاقیه در جمع اهل ایمان همی درخشیدند و مادرشان جهان خانم مانند پدرشان نیز از مؤمنات ایام اشراق انوار جمال اقدس ابهی بود و از آنان اخلاف و خاندان میثاقیه درین امر برقرارگشت ..

و از مؤمنین اسرائیلی ملاربیع عالم معلوم دینیه تورات با پدرش ملا روبین در ضرابخانه متصدی شغل بودند در حد و سال ۱۳۱۶ فائزبایمان شد در عقیدت استوارگشت و متحمل بلایائی گردید چنانچه در سال ۱۳۲۱ که پنج سالی بعد از فوزبایمانش بود بنوعیکه عنقریب مینگاریم حکومت کاشان جمعی را دستگیر کرده بحبس انداخت و چون روزی دیگر ملاربیع در خارج بود بشهر درآمد موسی گد خدای یهود سعایت نمود و نایب ابراهیم سرگماشتگان حکومتی کسه عند الناس معروف با ابراهیم نخودی بود مأمور شده در حال مستی بوی رسیده شال کمرش را گرفت و با ضرب مشت سوی دارالحکومه کشید و در معبر ویرا چوبکاری کردند و محاط به جمعیت نزد حکمران بردند و با وجود همه اصرار حاکم بتبیری از عقیدت با استقامت تا مه اقرار بایمان بهائی کرد و چون مستخلف شد مدت شهر متعده در خانه اش بستری شد و علیل و ناتوان گشت و پس از چند سال بطهران مهاجرت

نموده بماند و فیما بین یهود بتبلیغ پرداخت و با وی مخاصمت کردند چنانکه میرزا نورالله یهودی رئیس مدرسه مسیحیان کتابی در رد این امر نوشت و با تمثال حضرت عبدالبهاء و صورت فتوغرافی ملاربیع و حاجی ملاعلی اکبرایادی بلندن فرستاده طبع نمود در طهران منتشر کردند و بالجمله ملاربیع در طهران بسال ۱۳۲۸ درگذشت .

دیگر حکیم یعقوب که در طهران بخانه و محکمه جید مادری و خال خود یعنی حکیم نور محمود پسر حکیم هسارون طبیب معروف کاشان و پسرش حکیم ایوب سابق الوصف در بخش ششم طبیب و صدق این امر و معاشر با بهائیان شد و سالها در کاشان طبیب پر خیر و برکت بود و بسال ۱۳۴۳ در گذشت و از او خانواده برجیس درین امر برقرار است پسر ارشدش سلیمان برجیس متولد در کاشان سال ۱۳۱۶ در صفر سن خصوصاً در مدرسه " وحدت بشر " بهائیان تحصیل فارسی و عربی و عبری و معلومات این امر کرد و در حدود سال ۱۳۳۵ بطهران آمده نزد اطباء در مریضخانه دولتی و مریضخانه صحت بهائیان خدمت و تحصیل و عمل نمود پس بکاشان برگشته در محکمه پدر بمعاونت وی و معالجات پرداخت و مشهور بتأثیر معالجات و ملاحظه حال مرضی و فقر احتی در نیمه شبها گردید و در حال بعضویت و فعالیت خدمات این امر

از حیث خانه و مال و تشکیلات و تبلیغ و عشق و پیرورد گسی
و جرئت و اطلاع در این امر کم نظیر میباشد .

و نیز میرزا عاشور میرزاهاشم سابق الوصف در سال
۱۴۱۴ از نراق بکاشان برگشت خواست عاقله را ببرد و در
هنگامیکه عزم نراق داشت یهود حکمران را اخبار و تحریک
کردند که میرزاهاشم عده را همراه کرده بسوی نراق گریخت
و عودتش را دست بسته توسط گماشتگان خواستند و حاکم
نراق مسمی بمیرزا عبدالکریم خان بی اطلاع از حقیقت
ماوقع او را از محل نزولش در کاروانسرا بزند ان کشیده مقید
ساخت ولی چون نامه آقا سید محمد کاروانسرادار از مومنین
معروف کاشان باقا محمد مهدی از بهائیان شهیر نراق
رسید بحکمران مذکور که از احبا و خویشانش بود خبر داد لذا
او را آزاد با عاقله در خانه آقامهدی ^{محمد} منزل دادند و حسب
شور در محفل روحانی و پیرانان توصیه از جانب حکمران
آزادانه همراه مامور نزد حکومت کاشان فرستادند و در محضر
بحالیکه بعضی از گماشتگان نهانی نواقه به پشتش
میزدند جواب پرسشهای عقیده را استدلال بآیات مقدسه
داد و حاکم اخوند معلم در خانه خود را با او بصحبت واداشت
که چون عاجز ماند بسبب و شتم و ضرب بانعلین پرداخت
و حکمران او را هرگز ولی گماشتگان که همراه شدند آزار

رساندند و او نزد حکمران برگشته شکایت کرد تا با مساعدت پسر حاکم رفت ولی کدخدای موسی گلیعی ویرا در راه هشتم گرفته تهدید کرد که حکم میدهم شکمت را پاره کنند و اعصابانسی شد چندان کدخدای را زد که ریشهای کنده در مشتش ماند و کدخدای حکمران شکایت آورد و او را طلبیدند ماوقع بی پرده پوشی و بتمام راستی گفت و حکمران امر داد تا مصالحه کردند و با لجمه میرزاهاشم غیور در عقیدت بود و در اواخر عمر بطنهران اقامت گرفت و در سال ۱۳۵۲ درگذشت و در گستان جاوید مدفون گشت و خطاب با والواحدی از جمال ابهی و از حضرت عبدالبهاء است که در یکی بعنوان "ای مبتلای در سبیل الهی" ای ملا عاشور غیور" خطاب فرمودند و از او و برادران و خواهرش خاندان ساجد و ماهر و وحدت و غیرها بعد از ویست تن بهائی رسیدند.

و از شناخته گان بهائیان اسرائیلی آقا حکیم فرج الله از خانواده ملاها و خالویش ملا یهود از ملاهای صف اول بود مجلس درس علوم دینییه داشت و در مجلس مناظره آقامیرزا ابوالفضل نمایندگی ملاها بعهده گرفته از اجتماع ادله متأثر گشت و چون پس از فراغ از تحصیلات لازمه مقداری تحصیل عربیه کرد کتب اسلامییه مطالعه نمود و با همه خطری که در مبادرت بچنین عمل برای شخص یهودی از جانب یهود

و مسلمین هر دو احتمال میرفت بمقصود خویش رسید و بحقانیت
 حضرت مسیح و حضرت محمد ره برد و با والدش در آن خصوص
 اشاره کرد و بتحصیل علم طب پرداخته در شهر ونوا حسی
 مشغول بطبابت گردید و چون عارف بود با صوفیه و شیخیه
 معاشرت یافت و بحقانیت حضرت محمد کمال ایمان آورد خود
 را مسلمان خواند و مثنوی ملای رومی را که نهایت علاقه داشت
 بخط عبری نوشت و معانی را در هاشم تصریح کرد تا موجب
 هدایت یهود باشد و تقریباً در حد و سال ۱۳۰۷ بنام بابی
 شهرت گرفت و بتبلیغ یهود و مسلم پرداخت تا سال ۱۳۱۶
 در اثر تبلیغ بین یهود توسعه یافت و تنی چند از جوانان نشان
 ایمان آوردند و بزرگان نشان از قبیل ملا اسحق و کدخد موسی
 و حکیم الیاس مضطرب و مصمم شدند که وسائل دستگیری و حبس
 صدقین جدید را فراهم نمایند و نزد جعفرخان حکمران
 سعایت کرده مبلغی رشوه گذارنده هشت تن را بر شمرند
 که اسامیشان چنین است: خواجه ربیع، آقا اسمعیل بغدادی^ی
 آقا الیاس عاشور، آقا موسی، که عنقریب شهادت را مینگاریم
 آقا ملا ابراهیم، آقا یهودا، آقا یوسف وحدت، آقا الیاهو ماشی
 و حکمران آنان را دستگیر کرده بحبس انداخت و آقا حکیم
 فرج الله با وجود ضعف مزاج بمعیت آقا میرزا ریحان بدار
 الحکومه رفته و در بین گفتگو چنین گفتند اگر بناست بهائی ها

را حبس کنید ماهم بهائی هستیم پس حکمران آنند و رانیه نیز
 بید رنگ بمحبس فرستاد و در زندان نیز مذاکرات تبلیغی
 شروع شد اشتعال محبوسین و تنبه دیگران را موجب گشتند
 و برای استخلاص محبوسین بوسیله آقا میرزا خلیل ارجمند
 از طهران و حضرات ایادی امرالله تلگرافات شد و آنان حکم
 خلاصی گرفتند و مخایره کردند و سواد تلگراف چنین بسود
 "جعفرخان زید مجده هشت نفر کلیمی موسوم به بهائیه
 تلگرافاً متظلم شده اند که گماشتگان حکومتی بی جهت
 آنها را گرفته حبس کرده اند مراتب بعرض رسید مقرر فرمودند
 تفصیل این فقره و جهت حبس آنها چیست اطلاع دهید
 و قرار لازم در آسوده کی آنها بدید صدراعظم پس باتادیه
 مبلغی جریمه بحکمران از حبس مستخلص شدند و چون خطاب
 بنام ستمدیدگان از محضر حضرت عبدالبهاء رسید زائد
 علی ماکان اشتعال در حکیم فرج الله حاصل شد و بنصیحت
 بهائیان راجع بتقیه و حکمت ممتنع نگشت و از وی استدلال
 بخط عبری و ناتمام برجاست و عاقبت بسال ۱۳۲۴ در سن
 پنجاه سالگی در کاشان در گذشت و از حضرت عبدالبهاء
 صورت زیارت در حق وی و برخی دیگر از متصاعدین آن سنه
 واصل گردید و خاندان توفیق از وی برقرار است .
 و از بهائیان اسرائیلی معروف کاشانی مهرزار بحسان

ریحانی متولد در آنجا بسال ۱۲۷۸ هـ. ق پدرش آشورین
 هارون و مادرش یو خود در آئین نژادی خود بسیار مومنان
 و مقدّس و حتی متعصب بودند و میرزا ریحان بد انطریق پرورش
 یافت و در عبری و تورات مطلع شد و در سن پنج سالگی اش پدرش
 که در رشت بتجارت ابریشم اشتغال داشت از بروز مرض و وبا
 بوطن فرار کرد ولی در قریه فین بهمین مرض دچار وفوت شد
 و از اموالش چیزی بدست نبود لذا میرزا ریحان را یکی از منسوخ
 با خود بطهران برد که زنی بی اولاد او را بسمت فرزندى قبول
 و کفالت کرد و بعد از چندى حکیم نور محمود سابق الوصف
 در بخش ششم او را در خانه خود سکنى داد و او شاگرد شخص
 بزازى شد و در اطراف طهران و شهریار گردش میکرد تا آنکه
 خود مستقلاً در عود لجان دکان خرازی فروش باز کرد و در سن
 نوزده سالگی در مجلس صحبت تبلیفی حکیم آقا جان همدانی
 با حکیم نور محمود و بیان اعمال ناستوده ملاءای یهود که
 حکیم نور محمود مجادله و مدافعه مینمود حضور داشت و
 صحبت بشنید و گرچه در اول کار سخت متعصب شده و قصد
 سوئی نسبت بحکیم آقا جان در دل گرفت و حکیم نیز مطلقاً
 گردید ولی حکیم با او بکمال ملاطفت ادامه صحبت داد تا
 او موفق بتصدیق و ایمان گردید و این در اوائل نفوذ امر
 بدیع فیما بین اسرائیل طهران در ایام ابهی بود باری از

روزی که ایمان بامر مبارك حاصل نمود مورد رنج و زحمت و
 در بدرن و مخالفت عوانان مخصوصاً قوم یهود واقع شد
 من جمله در مهرآباد اراك بعنوان اینکه یهودی بابی شده
 مورد زحمت و صدمه شدید و واقع گردید و تیرن هم بقصد وی
 انداختند ولی بههدف اصابت ننمود بالاخره باسیاست و حسن
 کفایت خانمی عاقله از اهل اراك و تبیین حقیقت امرالله بسا
 رئیس آن قوم نجات حاصل کرد . مگر در رکاشان چه در هنگام
 ضوضاء و چه در موارد دیگر محل توهین و لعن و طعن و شکنجه
 و آزار اغیار واقع شد اسم اصلیش در بین یهود رثوبن ولی در عرف
 فارسی ریحان بود و بطور کلی در بین یهود گاهی بنام ریحمان
 عاشور شیرازی و غالباً بنام ریون بابی معروف و موصوف گردید و
 نظریه مخالفت شدید یهود ناچار شد پس از ازدواج و استقرار
 مجدداً در رکاشان در نوشآباد و آران که از قرآن نزدیک کاشان
 است مشغول بزازی گردد و چون در نوشآباد جناب ارباب آقا
 میرزا بشرف ایمان فائز شد کثرت معاشرت با ارباب در نوشآباد
 باعث این شد که بعضی ویرا ریحان نوشآبادی میخواندند
 ولی در مابین بهائیان بمیرزا ریحان شاعر معروف گشت باری
 حضرات یهود در آران نیز بمخالفت و معاندت پرداختند
 بعضی از علما و عوام را بر علیه آن مرحوم اغوا نمودند من جمله
 يك روز افتخار الشریعه آرانی باو چنین گفت اگر تا من زنده ام

گذاشتم در آران بهائی پیدا شود از تو کمترم بگردد یگر آقا
 رمضانعلی (آقای لامع آرائی مصروف) که تا آن ایام فائز
 بایمان بدیع نشده ثروتی راهم داران بود باتفاق چند نفر
 از تعدیگران سرراه را برایشان گرفته خنجر بدست بانگ زد
 به بهاء لعنت کن میرزا ریحان گفت بهار چه عیبی دارد
 بهار فصل گل و نسرين است فصل گل باقلاست (چون
 در آن ایام فصل گل باقلا^۱ آران بود) بهرزبانی بسوده
 آنها را ساکت و بارئیسشان بمنزل ارباب آقا میرزا در نوش آباد
 رفتند و بیایمی قلیل چند نفر از آنان مؤمن و مصدق میشوند
 و آقای رمضانعلی که بعد چندی طالع و لامع در افاق ایمان
 شد خانه و کاشانه همان آقای افتخار الشریعه را که بسیار
 عالی و اعیانی بود و بیرونی و اندرونی و اصطبل مجلل داشت
 همه را خرید محافل و مجالس پر جمعیت امری در آن خانه
 تشکیل شد و افتخار الشریعه بچشم خود دید آنچه را که از
 بیم آن میهراسید و ریحانی زمانی در گاشان چون بعزت
 تصدیق چند نفر از جوانان یهود کد خدا و روسای بنی
 اسرائیل مخالفت شدید آغاز نمود با حکومت که داماد
 ناصرالدین شاه بود همداستان شده جمعی از حضرات
 بهائیان را برای تخویف حبس مینمایند همینکه کسه
 بشهر می آید و از واقعه خبردار میشود بیای خود بمحبس

می‌رود و در دیوانخانه از حکومت می‌پرسد که جرم اینها چیست
 می‌گوید بابی شده اند آن مرحوم اظهار میکند اگر جرم ایشان
 اینست پس من هم مجرمم و لذا اویرا بمحبس می‌فرستند و مقصودش
 این بود که جوانهای تازه تصدیق از خوفشان کاسته شود
 و بلسانی حکیمانه وسائل تسکین قلبشان را فراهم نمایند
 سپس محرمانه در موقع استرداد سفره طعام که از منزل می‌آورد
 شرحی بجناب میرزا خلیل نوشت تا فعالیت زیادی در مرکز
 نموده تلگرافی از مظفرالدین شاه برای حکومت کاشان تقریباً
 باین عبارت مخابره کرد که حکومت کاشان چند نفر پیهودی
 را بنام بهائی محبوس نموده اید جهت ندادن اگر علت دیگر
 است اطلاع دهید ولی با وجود وصول تلگراف ریحانی
 و خواهی ربيع را که حامل تلگراف بودند بچوب بسته شلاق
 مفصل زدند و دستور دادند تا بادت‌ها روی پیشانی
 و سرشان لطمه‌های شدید در ملاء عام و حضور علمایند و امر
 بلمن کردند پس ریحانی گفت موضوع مذاکره با علمای پیهود
 بر سر پیر و شیریه بود ربطی باین حرفها ندارد و حکومت با
 حالت عصبانیت و فریاد گفت (بکشیدش نخواهد گفت) ضمناً
 آدم میرینجه رئیس تلگرافخانه پیام آورد که جواب تلگراف
 شاه را چه بد هم آیا بگویم چوب کاری شدند . حکومت گفت
 آنها را رها کنید ایشانرا بمیرینج بخشیدم و خلاصه باین طریق

میرزایحان زحمات ولطامات صدماتی بسیار در سبیل الهی تحمل نمود و مسافرت‌های متعدد در ولایات ایران از اراک سمنان دامغان همدان طهران حتی در بغداد و بصره و غیره نمود چنانکه در سمنان میرزا ابراهیم مغازه از احبای معروف کلیمی را به امر الله هدایت نمود و در طول زندگانی همیشه بفکر روزگرایین امروز هدایت نفوس دلخوش بود در ضمن یکی از الواح ابهی خطاب باوست " یاریحان بعد میرزا حمد کن مقصود عالم را که ترا تائید فرمود برزگروشا و آگاهی نائمین و غافلین طوبی لید اخذت کتابی المبین و للسان قرء ما نزل من لدی الله رب العالمین " در یکی از آثار حضرت عبدالبهاء میفرمایند: " ای جوهر روح وریحان یاران " لوح دیگر " ای ناطق بشنای رحمن در محافل پر روح وریحان " و از او خاندان ریحانی فرزندان پسرود ختر روحانی برقرارند .

میرزا موسی
 و از اعرف بهائیان آل اسرائیل در کاشان ملا سلیمان و
 و میرزا اسحق خان متحدّه پسران ملا ریحان شیرازی از اعظم
 و اغنیای ملاهای یهود بودند و نخست سال ۱۳۰۳ ملا
 سلیمان در مجلس مناظره ملاهای بنی اسرائیل با آقا میرزا
 ابوالفضل قانع و صدق گردید ولی بملاحظه ریاست
 و ملائی ظهور و بروزی ازونشد و بسال ۱۳۵۱ در طهران

درگذشت ولی برادر کهنترش میرزا اسحق متحده ترقیات
روحانی حاصل نمود و سالها در کاشان و گیلان و طهران
مصدر خدمات ایمانیه و عضویت محفل روحانی یافت و سفری
بارض مقدس شتافته فائز بیارت محضر حضرت عبدالبهائم^۱
گردید و آثاری متعدد در شأنش صادر گشت تا در طهران
سال ۱۳۵۳ درگذشت و در قبرستان اهل بهامد فون شد
و خانمان متحده از ویرجای ماند و میرزا موسی بواسطه برادر
کهنتر میرزا اسحق خان فائز بایمان بدیع و مشتعل و منجذب
گردید و بی پروا لسان بتبلیغ گشود چند آنکه برخی از احبا
ویرا نصیحت بلزوم مراعات احتیاط و حکمت میدادند قبول نکر
و چون یهود در ایام سبت بر باهما و امکان مرتفعه با خدادعا
والتجامیکردند که مباد ایوم موعود در رسد و غافل و زاهل
مانند بند^۱ رفیع همی گفت که ربّ جلیل ظاهر و هوید اشد
و گوش و هوش لازم است تا ندایش بشنوید و مطالبش را بفهمید
و قلب صافی در خواست تا اشعه اش تجلی فرماید و بالا خسر
ملاها بریاست ملا شموئیل در کنیسه گرد آمده فریاد و اشریعتا
برکشیدند و بحکومت تظلم کردند که میرزا موسی «پی» را شکست
و از بین خارج شد و حکمران دوتن فراش بسرپرستی نائب
ابراهیم سنوزی برای دستگیریش فرستاد و او برای اینک
اطاعت حکومت فرض است حاضر شد و فراشان رسیده و پیرا

دیدند تعجب کردند و علت پرسیدند جواب داد که شاید
 بمقصودم برسیم و همینکه فراشان خواستند ویرا بنوع مأخوذین
 ببرند نهیبی داده چنین گفت من رستم زال نیستم بلکه
 حسب عقیده دینی مطیع حکومت میباشم و با افتخار خودم
 میآیم و چون بمحضر حکومت حاضر گردند فراش مذکور بمنوان
 شهادت خنجر از غلاف برکشید و آقاموسی بوی چنین خطاب
 نمود که اگر توفی الواقع قاتل منی اجازه ده تا دستت را ببوسم
 و احوال و اقوالش در حاضرین تاثیر کرد و غلیان حاضر شد پس
 بمادر و زوجه اش متشبث گشتند که اظهار ایمان نکند اعتنا
 ننمود چنین گفت که من لایق آن نیستم که بدین اسم خوانده
 شوم ولی تصدیق و اقبال دارم و برای کشته شدن در سبیل
 آن حاضرم و خواستار شد که در محضر حکومت با ملا شموئیل
 و سایر ملاهای یهود محاجه کرده با بشارات و مواعید انبیا
 حقیقت امر اعظم ابهی را ثابت نماید و اقدام نکردند و اعتراض
 همی گفتند که سبب رашکست و حکومت نقودی خواست تا ویرا
 مستخلص دارد قبول نکرد و این بدان فتنه منتهی شد که
 بهائیان خواستند بتلگرافخانه متحصن شوند و اوبتلگرافخانه
 نرفت و مورد تعرض و تعدی گشت شرکا تجارت اموالش
 را حلال دانسته فسخ معاملات نمودند و مستخدم حاجی
 میرزا فخرالدین مجتهد بضر بزدانندانش راشکست و او

ناچار مهاجرت کرده بگیلان شتافت و تجارت پرداخت
 و ضمناً تبلیغ نمود تا آنکه سال ۱۳۲۳ روزی چنین اتفاق
 افتاد که اهل بهاء در لاهیجان صبحی تجارتخانه اش
 را مفتوح و خود را غائب دیدند و جستجو کردند و اورا نیافتند
 پس ببرادرش آقا میرزا اسحق متحده تلگراف کردند و او بسه
 حکومت متظلم گشت و هر اقدام شد نتیجه بدست نیامد و پس
 از یکسال خبری یافتند که شخصی در شبی بکنار نهروی و پیرا
 کشته جسد را زیر خاک پنهان کرد و خود به کربلا شتافت
 و در بین راه درگذشت و از آقا موسی اخلاقی برجای ماند .

دیگر میرزا یحیی شایان بن آقا اسمعیل در ایام اقامت
 همدان با احباً معاشر شد و بالاخره در ایام اقامتش بکردستان
 فائزبایمان گردید و در طهران مقیم شده سالها با تجارت
 و اوضاع زندگانی مرتب و با اخلاص و عرفان و محبت در جمیع
 مؤمنین بود تا در سال ۱۳۴۸ درگذشت و برادر مهترش در
 تبریز فوت شد و برادر کهترش سلیمان جاوید ساکن همدان
 است .

دیگر میرزا یوسف بن آقا ابراهیم بسال ۱۳۱۹ همدان
 بوده فائزبایمان گردید و بعد از چندی بکاشان عودت کرد
 بخدمات امریه با اخلاص و تقوی و امانت پرداخت و عضو محفل
 روحانی گردید تا در سال ۱۳۴۴ درگذشت و خاندان بسا

ایمان یوسفیان برج گذاشت و برادر کهنترش میرزا داود یوسفیان پس از او تصدیق باین امر کرد عاقله بهائی تاسیس نمود و سالها در کاشان و همدان بود بالاخره در طهران مقیم گشته در انواع خدمات امریه موفق میبشد و مآشرح اوضاع و احوال نراق را در بخش ششم بتمام و کمال آوردیم و آقا فضل الله معاون التجار را ذکر نمودیم و عدّه از بهائیان نراق بی‌لاد اخی چون همدان و طهران و آذربایجان و غیرها ساکن شدند و از نراقیان ساکن همدان آقا محمد جواد بالاخره در سال ۱۳۱۸ برای واریسی املاکش از همدان بنراق رفته و در آنجا درگذشت در ایوان شاه اسمعیل مدفون گردید و آقا محمد باقر سال ۱۳۳۶ در همدان وفات نمود و حاجی آقا جان در فتنه همدان با آذربایجان رفت و با پسرانش حاجی نصرالله و آقا اسدالله و برخی دیگر از تجار همدانی و نراقی در ساوجبلاغ اقامت جست و بتجارت پرداختند و آقا سید نصرالله کاشی ریاست پست داشت و در آن اثناء در چار فتنه شیخ عبیدالله کرد شدند و حاجی آقا جان جان سلامت بدر برده بهمدان مراجعت نمود و تا سال ۱۳۳۹ بخدمات مخلصانه پرداخت و در آنسال درگذشت و در خطابی از حضرت عبدالبها "بهائیان نراق عنوان این اسامی است: جناب آقا محمد باقر، جناب آقا محمد علی ابن آقا ملا ابوالقاسم

جناب آقا جیبب الله ونجل سمید شان آقا علی ، جناب
 آقا محمد کاظم وسلیل مجید شان آقا علی ، جناب آقا نعمت
 ابن من فاز بالرفیق الاعلی : آقا محمد جواد علیهم بہاء اللہ
 الالبہی ونیزاوضاع وافراد قراء اطراف کاشان اوجوشقان
 ووادکان ونوش آباد وغیرہارانشتیم وازمشاہیرآنان آقا
 میرمحمد علی سابق الوصف اهل فتح آباد جوشقان کہ عدہ
 ازخویشان خود رادروطن وجمعی رادرجوشقان ونوش آباد
 ودیگر قراء تبلیغ کرد وبالاخرہ ناچاررہسپارطهران شد
 ودرقریہ ضیاء آباد توطن جست و بساط تبلیغ بگسترد و بسا
 اخلاق کریمہ درسخاوت ومہمان نوازی وگشادگی جبیین
 وبی اعتنائی بدنیاشغقت ومہربانی باہمہ کس آمیزش داشت
 وازرفتار وگفتار سو معاندین جاہلین دلتنگ وافرودہ نگشت
 واهالی قراء مجاورہ ویرابصد اقت و دیانت وعدالت و بزرگواری
 شناختند وبنام آقا میرضیاء آبادی معروف شد ودرسال ^{گاہ درہلاد} وہائی
 وقصبات وقراء کثیری طعمہ ہلاک شدند مقداری ازنبسات
 تبرک یافته بدست جمال البہی رابچشمہ قریہ ضیاء آباد
 ریختہ اعلان کرد کہ ہرکہ ازین آب بیاشامد وبانگیرد وچنین
 واقع شد کہ درطول مدت طفیان وباحدی ازاهالی قریہ
 مذکورہ دچارنشدند واهالی اطراف حمل برسیات و ^{نتش} دیدا
 کردند و تا آخر ایام حیاتش درایام جشن وسوگواری اجتماعات

عظیمه آراسته غالباً الواحی کثیره از بیانات ابهی خطاب
 بوی صدور یافت از حفظ میخواند و در شبهای سوگواری با
 کمال کبر سن نخوابیده استراحت نمینمود و بالاخره در سال
 ۱۳۴۹ درگذشت و قبرش در همانقریه ضیاء آباد است
 و خانواره از وی برجای ماند و در قصر از بهائیان شهید
 حاجی سید ابراهیم و آقا میر عبد الرحیم و آقا محمد علی و آقا
 سید صادق و غیرهم جمعی با شتعال و انجذاب بودند و ما
 ذکر میرزا علی رضا خان اعضاء الوزاره محلاتی را در بخش
 ششم نمودیم و در سال ۱۳۱۷ از رشت بعکارت
 حضرت عبدالبهاء فائز گردید و خاندانی از او برقرار است
 و از توابع پر جمعیت بهائیان اطراف کاشان یزد لو مخصوصاً
 آران است که در ایند و بر عرصه آمدند .

و از بهائیان مهم آرانی آقا میرزا محمود فروغی پس از آنکه
 امرالله در آران رخنه نمود و عدّه معدودی بشرف ایمان
 فائز شدند با ایشان هم بصحبت امری پرداختند و جلساتی
 چند در کاشان و نوش آباد با احباب مذاکره و بالاخره در مسافرتی
 که بقزوین نموده بود در آنجا بشرف ایمان فائز و پس از مراجعت
 از قزوین در آران به تشکیل محفل روحانی موفق و در صدر
 هدایت خال خویش مرحوم ملا علی اکبر که از اجلّه علمای
 آران و زهد و تقوی معروف و مقبول عام بود پرداخت و او

نیز پس از چندین ماه تصدیق این امر نمود و سپس بکمک
 خال بهدایت فامیل خود مشغول وزن و براندازن و برادرانش
 هم مصدق و مؤمن شدند و بعلاوه سبب ایمان نفوسی دیگر
 در آران ویزدل نیز شد و در تاسیس مدرسه معرفت آران نیز
 جدیت فوق العاده نمود و خانه مسکونی خویش را نیز تحت
 اختیار محفل روحانی آن محل گذارد و تا زمانی که محل
 مخصوص جهت مدرسه آران خریداری شد خانه ایشان ^{سه}
 بود و بعد هم برای حظیره القدس آران تقدیم نمود و او چند
 سال پس از ایمان با مر مبارک در اثر تعصب و اذیت اشرار
 مجبور بمهاجرت کاشان شد و در کاشان بتجارت مشغول
 و در اجتماعات و تشکیلات امری وارد و تا خاتمه حیات عضو
 محفل روحانی و اکثر اوقات نیز بریاست محفل روحانی آنمینه
 منتخب بود و از زمانیکه بر حسب امر مبارک انجمن شور و روحانی
 در طهران تشکیل شد تا سال ۱۳۱۱ شمسی باستثنای
 یکسال در کلیه جلسات سالیانه بسمت نمایندگی از طرف
 محفل روحانی کاشان انتخاب و حضور بهم رسانیده علاوه
 بر اینکه در جامعه بهائی معروف و محترم بود در نزد دیگران
 بصحت عمل و امانت و اعتبار معروف و مشار با لبنان شمرده
 میشد و در اواخر ایام نیز در تاسیس مدرسه بنات آران اقدام
 نمود و بالاخره در ۱۹ دیماه سنه ۱۳۱۱ شمسی بطکوت

ابھی صعود کرد و تشییع جنازه و کفن و دفن و محافل تذکری
 کہ برای ایشان منعقد شد تا آن تاریخ درکاشان بی سابقه
 وہی نظیر بود و چون درکاشان گلستان جاوید ہنوز خریدہ
 شدہ بود بر حسب وصیت خویش جسد اورا بآرا^ن نقل و در باغ
 خودش دفن کردند و آثار متعددی در زمان حیوة و بعد از
 صعودش از کَلک اطہر مرکز میثاق و حضرت غصن ممتاز یافتار^ش
 صادر و اظہار عنایاتی در حقش فرمودہ اند و چہا رسال پس
 از صعودش معاندین مدفنش را شکافتہ و صندوق محتوی
 جسد را شکستہ و انگشتر مخصوص را ربودند بودند و او دارای
 شش پسر و سہ دختر بود کہ کلیہ مومن بامر جمال مبارک
 و خانم ایشان ہم تا کنون در قید حیوة و مؤمنہ است .
